

تاریخ مذهب شیعه

(۵)

گروهی پس از علی بن ابیطالب امامت را در پسرش **حسن ابن علی** بایسته دانستند. و چون حسن با معاویه کنار آمد و مالی که برای او فرستاده بود بستد و با وی آشتی کرد دسته ای از ایشان با او از در دشنام و ناسازگاری درآمدند و از امامت او برگشته بتوده مردم پیوستند ولی دیگر یارانش تا آنکه که کشته شد با امامت او استوار ماندند. و چون حسن از نبرد معاویه دوری جست و بجائی که **مظالم سابق** نام داشت رسید مردی که او را **اجراح بن سنان** میگفتند از آنجای برجست و لگام چهارپای او بگرفت او را گفت که بغدادی بزرگ سوگند که تو نیز مانند پدرت مشرک شدی سپس دشمنی که در دست داشت در بن ران او فروبرد چنانکه گوشت را بدریده به استخوان رسید. حسن دست بر گردن او افکند و در آن حال هر دو بر زمین افتادند. آنکس مرمان گرد آمدند و جراح را بیای بکوفتند تا کشته شد، پس حسن را بر تختی برداشته بمدائن آوردند و **بغضانه سعد ابن مسعود ثقفی** نگاهداشتند و او را همچنان در مان مینمودند تا زخم وی بهبودی پذیرفت. پس از آن حسن علیه السلام بمدینه رهسپار شد و پیوسته از آن زخم که دیده بود خسته و افکار بود و خشم خود فرو میخورد و اندوه میبرد و از آزار دشمنان رنج میکشید تا آنکه در صفر سال چهل و هفت هجری در بنجاه و چهار سالگی و شش ماه در گذشت. برخی گفته اند که وی در رمضان سال سوم هجری زائیده شده و امامت او شش سال و پنج ماه بود. مادرش از پدر فاطمه دخت پیغمبر (ص) و از مادر دختر خدیجه دخت خویلد ابن اسد ابن عبدالمزی ابن قصی ابن کلاب بود

گروهی که پس از علی ابن ابیطالب (ع) به امامت حسن ابن علی استوار مانده بودند پس از وی با امامت برادرش **حسین ابن علی** درآمدند و همچنان او را امام میدانستند. تا اینکه وی را **عبداللّه ابن زیاد** در روز کاربزد این معاویه بکشت گویند زیاد پدر عبیدالله پسر ابوسفیان بود ولی باید دانست که مادری

(زنی روسی) موسوم به **هرجانه** بود.

بباری در آنگاه عهده‌الله از جانب یزید بر عراقین (حکوفه و بصره) حکومت داشت. و چون امام حسین (ع) به کربلا رسید سپاهی بسپهسالاری **عمر ابن سعد ابن ابی وقاص** در آن بیابان بجلوی او فرستاد و وی را بجنگ با آنحضرت فرمان داد تا آنکه عمر ابن سعد آن امام را در روز عاشورا که دهم محرم سال شصت و یک هجری بود در کربلا بکشت. آنحضرت در هنگام شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه داشت و مادرش فاطمه دخت پیغمبر (ص) و روزگار امامتش شانزده سال و ده ماه و پانزده روز بود.

چون حسین کشته شد **گروهی** که ازیاران او بودند سرگردان شده گفتند روش حسن با حسین نساؤد و کار این با آن موافق نباشد. زیرا حسن با یاران بسیار و زورمندی که داشت اگر روشی را که در آشتی با معاویه و واگذاردن بهره خود بسوی ونسبیزیدن با او از روی ناتوانی اختیار کرد درست بود، پس نبرد حسین با یزید از چه روی بود و چرا با یاران اندک و مردمانی ناتوان بلوی که هوا خواهانی بسیار و نیرومند داشت بجنگ برخاست و سرانجام خود را با همراهمان خویش بکشتن داد. چه وی در بازنشستن و کناره گیری از نبرد و آشتی کردن و از دردوستی در آمدن با یزید از حسن با معاویه معذورتر بوده و اگر کاری را که حسین در کوشش و کارزار با یزید کرد تا بدانجا که خود و یاران و فرزندان را بکشتن داد درست و راست و نیکو بود پس کناره جوئی حسن و دست کشیدن از بستر و نبرد با معاویه با داشتن یاران بسیار کاری نادرست بود. پس در کار آندو بدگمان شدند و از امامت آنان بازگشته و در گفتار با توده مردمان همراه گردیدند.

ولی دیگر یاران حسین مانند نخست در قول با امامت او استوار ماندند.

و پس از وی سه دسته پدید آمدند:

گروهی قائل به امامت **محمد ابن حنفیه** شدند و گفتند که پس از حسن و حسین کسی نزدیکتر از وی به امیر مومنان علی نبود و او پس از ایشان از هر کسی با امامت شایسته تر است. چنانکه حسین پس از برادرش حسن سزاوارتر از دیگر فرزندان وی باین مرتبت بود. از این روی **محمد ابن حنفیه** پس از حسین ابن علی (ع) امام باشد.

گروهی گفتند که **محمد ابن حنفیه** (رح) امام مهدی و وصی علی ابن ابی طالب (ع) است و هیچکس را از خاندان او نرسد که بلوی از در ناسازگاری در آید و از امامت او بیرون شود و بی دستور وی شمشیر برکشد. و گویند که حسن ابن علی علیه السلام بفرمان وی بجنگ معاویه رهسپار شد و بدستور **محمد**

دست از کارزار بکشید و با وی از در دوستی و آشتی درآمد. و حسین ابن علی نیز بدستور او آهنگ کوشش و نبرد با یزید کرد و اگر آن دو بیفرمانوی با یکدیگر دست میآزیدند هر آینه گمراه و تباهاکار میگردیدند. و هر که با محمد ابن حنفیه بستیزد و راه خلاف پیش گیرد کافر و مشرک است. (و نیز گویند) که محمد ابن حنفیه مختار ابن ابی عبید را پس از کشته شدن حسین ابن علی (ع) بر عراقین برگماشت و او را بخونخواهی وی و کینه توزی از دشمنان و جستن و کشتن کشتهگان آنحضرت فرمان داد. و چون مختار مردی زبرک و باکیاست بود او را گویسان نامیدند و از آنگاه که آوازه قیام او برخاست هوا خواهان او را که مختار به نامیده بودند نیز کیسانیه میخوانند.

باری محمد ابن حنفیه در محرم سال هشتاد و یک هجری در پنجاه و شش سالگی در شهر مدینه در گذشت وی چهارده سال در زندگانی پدرش و چهل و یک سال پس از وی زیسته بود و مادرش خوله دخت جعفر ابن قیس ابن مسلمة ابن عبید ابن یربع ابن ثعلبه ابن دؤل ابن حنفیه ابن طیم (الحطیم) ابن علی ابن بکر ابن وائل بود. وی را بنام حنفیه ابن طیم نام برده که از نیاکان مادری او بود محمد بن حنفیه میخواندند و پس از وی یاران و پیروان او بر سه دسته شدند.

گروهی گفتند که محمد ابن حنفیه مهدی موعود است و علی (ع) او را بدین نام خوانده است و او نبرده و نخواهد مرد و نیز نشاید که بمیرد. ولیکن ناپدید گردیده و دانسته نیست که در کجا باشد. و بزودی باز گردد و خداوند زمین شود و بی جهانیان پادشاهی کند و امامی پس از ناپدید شدن او نیاید مگر تا خود او باز گردد.

این گروه یاران ابن کرب باشند و کرتیبه نام دارند و حمزه ابن عماره بربری از مردم شهر مدینه از این دسته بود ولی از آنان جدا گردیده دهوی پیغمبری کرد. و گفت که محمد ابن حنفیه خداوند ارجمند و بزرگ و برین است و حمزه پیشوای ایشان است و به هفت چیز که از آسمان بروی فرود آید زمین را بکشاید و دارای جهان شود.

پس گروهی از مردمان مدینه و کوفه بدین گفتار از وی پیروی کردند ولی **ابو جعفر محمد ابن علی ابن حسین (ع)** او را لعنت کرده و نفرین فرستاد و از وی بیزار است و او را دروغ زن شمرد. و شیعیان نیز از او بیزار هستند. اما دو مرد سندی که یکی را صائد و دیگری را بیان گفتندی از رأی او پیروی کردند. بیان در کوفه مردی کاه فروش بود و چنین ادعا کرد که محمد ابن علی ابن حسین (ع) او را جانشین خود گردانیده است. پس **خالد ابن عبد الله قسری** او را بلنج تن از یارانش بگرفت و بجاریسمانی که از وی یافته شده بود دست بر بست.

و آتشی درافکنند پس مردی از ایشان بگریخت و جان بدر برد ولی چون باز نگرست و یاران خویش را در میان آتش دید دوباره باز گشت و خود را در آتش انداخت و با آنان بسوخت .

گویند که حمزة ابن عماره دختر خود را بزنی گرفت و همه محرمات و ناپایستنی ها را روا و حلال داشت و گفت هر که امام را بشناسد هر کار که خواهد تواند کرد . و برای او هیچگونه گناهی نباشد . و یاران ابن کرب و صالحه چشم براه باز گشت ایشانند و پندارند که محمد ابن حنفیه پس از روی نهفتن از آفریدگان خویش سرانجام آشکار شده و برگیتی فرود خواهد آمد و پادشاه مومنان خواهد گردید و این است انجام کار ایشان .

گروهی گفتند که محمد ابن حنفیه زنده است و نمرده و بکوه رضوی که میان مکه و مدینه میباشد جای دارد و میشان کوهی بامداد و شامگاه پیش روی آیند و او از شیر آنها بیاشامد و از گوشتشان بخورد و دوشیر برداست و چپ او جای دارند تا آنگاه که بیرون شده و برانگیخته شود از وی پاسبانی میکنند . **برخی گفتند** که برسوی راست او شیری و بر جانب چپ او بیری است . باری این دسته چشم براه او بند و گویند که پیغمبر (ص) مؤده آمدن او را داده و وی کسی است که زمین را پراز دین و داد کند و بر این گفتار همچنان استوار بودند تا اینکه جز گروهی اندک از فرزندان ایشان که یکی از دسته های کیسانیه بشمار میروند نابود شده و از میان رفتند .

و از کیسانیه شاعری که سید اسمعیل ابن محمد ابن یزید ابن ربیع ابن مفرغ حمیری نام داشت و کنیه او ابو هاشم بود در ستایش محمد ابن حنفیه گفته است :

حتى متى تحدى وانت قريب
و كنية نفسى عليك تذب
منا النفوس بأنه سيوب

يا شعب رضوى ما لمن بك لا يرى
يا ابن الوصى و ياسمى محمد
لو غاب عنا عمر نوح أيقنت
و همچنين درباره وی گوید

و اهدله بمنزله السلام
و سموك الخليفة و الامام
مقامك عنهم سبعين عاما

الاحى المقيم بشعب رضوى
اضر بمعشر و الوك منا
و عاد و فبك اهل الارض لمرأ

لقد امسى بجانب شعبرضوى تراجعہ الملائکہ الکلاما
 وماذاق ابن خوله طعم موت ولا وارت له الارض عظاما
 و ان له به لمقيل صدق و أنديۃ تحد له کراما
 آورده اند که سید محمد از این گفتار بازگشته و امامت جعفر ابن محمد
 در آمد و در توبه و بازگشت خود چکامه بسرود که باین مصرع آغاز میشود :
 « تجعفرت باسم الله والله اکبر » .

گروهی از ایشان گفتند که محمد ابن حنفیه بررد و پس از وی امامت
 به پسرش ابوهاشم عبدالله ابن محمد که مهترین فرزندان وی و وصی او بود رسید
 این دسته را بنام **ابوهاشم** که کنه عبدالله ابن محمد ابن حنفیه بوده است
 هاشمیه نامند .

گروهی همان سخنان کیسانیه را درباره محمد ابن حنفیه پدر ابوهاشم
 از سر گرفته و بگفتار های گزاف پرداخته گفتند که او نمرده است بلکه مهدی
 آخر الزمان و زنده و جاودان است و مردگان را زنده کند باری چون **ابوهاشم**
عبدالله ابن محمد ابن حنفیه در گذشت یاران و پیروان او بر چهار دسته شدند .